

## بخش دوم

## سیاست جنگی

## پیامبر خدا ﷺ

(۳)

پیامبر خدا ﷺ، «رحمة للعالمین»<sup>۱</sup> است. او نسبت به یکایک افراد امت، دلسوز و مهربان بود و سخت‌ترین حالات و شرایط زندگی آنها را مراعات می‌کرد.

اگر ناگزیر می‌شد که برای دفاع از عقیده و ایمان، لشگرکشی کند، خود لباس جنگ می‌پوشید و پیشاپیش لشگر حرکت می‌کرد. مگر این‌که مصالح عالی‌ه‌ای اقتضا کند که خود در مرکز بماند و لشگری را با دستورالعمل لازم و فرمانده یا فرماندهانی مخلص و فداکار و شجاع، بسیج کند.

او هرگز راضی نمی‌شد که خویشاوندان را پشت جبهه، و اصحاب را در صف مقدم نگاه‌دارد؛ تا خطری متوجه بستگانش نشود و هر خطری در پیش است برای کسانی باشد که با او نسبتی ندارند. به همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه نامه و در

۱. ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین. انبیاء: ۱۰۷.

دومین بخش آن نوشته است:

«وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اخْتَمَرَ النَّأْسُ وَ اخْتَمَرَ النَّأْسُ، قَدَّمَ أَهْلَ نَيْبَتِهِ فَوْقَ بِيْهِمْ أَصْحَابَهُ حَزْرَ السُّيُوفِ وَ الْأَسِنَّةِ».

«هرگاه آتش جنگ شعله‌ور می‌شد و مردمی که سر دشمنی با اسلام داشتند، یورش می‌آوردند، پیامبر خدا ﷺ بستگان و افراد خاندان خود را در صف مقدم جبهه قرار می‌داد، تا اصحابش را از آتش شمشیر و نیزه دشمن حفظ کند».

آری اگر کشته شدن در راه خدا، حق است و جهاد و قتال، به انسان مقام و مرتبه‌ای والا می‌بخشد، چرا باید اقوام و اقارب، از این حق محروم بمانند و فیض بزرگ و بی‌مانند را از دست بدهند؟ اهل ایمان باید در راه کسب فضیلت و رسیدن به اجر و پاداش الهی بر یکدیگر سبقت بگیرند. اگر خویشاوندان و بستگان رهبر، عقب‌نشینی کنند و خود را در پناه جنگاوران راه خدا قرار دهند، هم خود را محروم کرده‌اند و هم بارفاه‌طلبی و گریز از زحمت و مرارت و مشقت - احیاناً - اسباب دلسردی دیگران را فراهم می‌سازند.

خویشاوندان نزدیک پیامبر اسلام، هم به همت والای خویش و هم به تشویق آن بزرگوار، همواره چون سپهری مستحکم، پیشاپیش لشکر اسلام قرار می‌گرفتند و تا آنجا که در توانشان بود، سایر نیروها را از خطرات حفظ می‌کردند و ضربات کوبنده دشمن و صدمات و جراحات را به جان می‌خریدند. به همین جهت بود که در جنگ بدر، عبیده بن حارث - پسر عموی پیامبر ﷺ - به شهادت رسید و در جنگ احد، حمزه - عموی پیامبر ﷺ - و در جنگ مؤته، جعفر که برادر امیرالمؤمنین ﷺ و پسر عموی دیگر پیامبر خدا بود.

آیا معاویه و بستگانش از چنین موقعیتی برخوردار بودند؟ آیا آنها چه در دوران شرک و چه در دورانی که از ترس، مسلمانی گزیدند، جز مزاحمت برای یاران واقعی اسلام، کار دیگری انجام می‌دادند؟ امیرالمؤمنین ﷺ در ادامه می‌نویسد:

«فَقَتِلَ عَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قَتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ وَ قَتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُؤْتَةَ».

«عبیده بن حارث در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد و جعفر در جنگ مؤته»<sup>۱</sup>

۱. منطقه‌ای در حدود شام که امروز جزء کشور اردن است.

به شهادت رسیده.

این است کارنامه درخشان بنی هاشم که صفا و اخلاص و ایثار را به معرض نمایش می گذارند. اما در کارنامه سیاه بنی امیه جز ننگ و رسوایی و روسیاهی، چیزی به چشم نمی خورد.

خویشاوندان نزدیک پیامبر اسلام، هم به همت والای خویش و هم به تشویق آن بزرگوار، همواره چون سپری مستحکم، پیشاپیش لشکر اسلام قرار می گرفتند و تا آنجا که در توانشان بود، سایر نیروها را از خطرات حفظ می کردند و ضربات کوبنده دشمن و صدمات و جراحات را به جان می خریدند.

نه تنها حمزه و عبیده و جعفر، آرزومند شهادت بودند و به شهادت رسیدند؛ بلکه سایر رجال بنی هاشم نیز آرزومند بودند. ولی مقدر بود که شهادت آنها به تأخیر افتد. امیرالمؤمنین علیه السلام بدون این که نام آنها را ذکر کند، می فرماید:

«وَأَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ دَخَرْتُ اسْمَهُ، مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ وَلَكِنْ أَجَاءَهُمْ عَجَلًا وَمَنْبِئُهُ أُجَلَّتْ».

«کسانی هم بودند که اگر می خواستم آنها را نام می بردم. آنها نیز دوست می داشتند که به شهادت برسند؛ ولی مقدر بود که مرگ ایشان به تأخیر افتد».

اصولاً شهادت طلبی، سیره مردان خداست. آنها به نور یقین می دانند - بلکه می بینند - که مقام شهیدان راه حق، مقامی والاست و هرگز دوست نمی دارند که به طور طبیعی در بستر بمیرند و از چنان فیض بزرگی محروم شوند. خون شهیدان، به سایر مردم درس بیداری و استقامت می دهد و در نتیجه، حق و حقیقت، قوی می شود و اهل باطل دچار تزلزل و تردید می شوند. پس شهادت از یک سو مقام آنهایی را که به شهد آن، کام خود را شیرین می کنند، بالا می برد و از سوی دیگر، بر پایداری و استقامت جامعه ای که شهید می دهد، می افزاید.

قرآن مجید به آنهایی که گمان می کردند هر کس در راه خدا کشته شود می میرد،

فرمود: «نباید چنین پندارند، بلکه باید بدانند که آنها زنده‌اند و در پیشگاه خداوند، از رزق و روزی او بهره می‌برند»<sup>۱</sup>.

## بخش دوم

تعجب از روزگار

علی علیه السلام پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، شخص اول اسلام است. او، برادر و داماد و وصی و خلیفه بلافصل پیامبر و نخستین شخصیتی بود که از سوی خداوند و به واسطه پیامبر، به مقام امامت برگزیده شد. اما روزگار، چنین شخصیتی را با آن همه عظمت، در ردیف افرادی قرار می‌دهد که هیچ سنخیتی با او ندارند. روزی او را با ابوبکر مقایسه می‌کردند و روزی دیگر با عمر و روزی با عثمان و اعضای شورایی که عمر تعیین کرده بود و اینک با معاویه! او خود درباره شورایی که او را کنار زد و عثمان را بر سر کار آورد، فرمود:

«فِي اللَّهِ وَاللَّشْوَرَى، مَتَى اغْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَخِ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صَبَرْتُ أَقْرَنَ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ<sup>۲</sup>».

«پناه بر خدا، از این شورا! در چه زمانی در برابر شخص اول ایشان مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای این شورا برابر شوم؟»

کار این روزگارِ دون‌کردار به جایی رسید که نه تنها علی علیه السلام - آن مرد آسمانی - را در ردیف دونان و پست‌همتان قرار داد، بلکه معاویه را بر حضرتش ترجیح داد. مردم آن روزگار، مکرها و نیرنگ‌های معاویه را سیاست و درایت پنداشتند و از سیاست الهی حضرتش برتر شناختند. از این رو پس از جنگ صفین در شهر کوفه به سال ۳۸ هجری فرمود:

«وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ يَا ذَهْنِي مَنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ

۱. «و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يُرزقون» (آل عمران: ۱۶۹).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳.

أَذَى النَّاسِ<sup>۱</sup>.

این است کارنامه  
درخشان بنی‌هاشم که صفا و  
اخلاص و ایثار را به معرض  
نمایش می‌گذارند. اما در  
کارنامه سیاه بنی‌امیه جز  
تنگ و رسوایی و روسیاهی،  
چیزی به چشم نمی‌خورد.

«به خدا سوگند، معاویه سیاست‌مدارتر از  
من نیست؛ ولی او به نیرنگ و جنایت دست  
می‌یازد و اگر کراهت و زشتی نیرنگ نبود، من  
زیرک‌ترین افراد بودم.»  
او به نور ایمان خود دریافته است که  
نیرنگ‌بازی، گناه و گنهکاری، نوعی کفر است و در  
روز قیامت در دست نیرنگ‌باز، پرچمی است که با آن  
شناخته می‌شود.<sup>۲</sup>

سیاست‌مدار واقعی کسی است که  
عاقلانه‌ترین راه را انتخاب کند و در عین حال در دام  
نیرنگ‌ها و ترفندها گرفتار نشود و تحت تأثیر فشارها  
قرار نگیرد و از پای در نیاید. امیرالمؤمنین علیه السلام چنین  
بود، بلکه در این راه، بر مسند پیشوایی همه سیاست‌مداران واقعی قرار داشت و خود،  
اسوه و الگو و امام بود. از این رو فرمود:

«وَاللَّهِ مَا أَسْتَفْقِلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أَسْتَفْقِرُ بِالشَّدِيدَةِ<sup>۳</sup>»

«به خدا سوگند! من با نیرنگ و فریب‌کاری خافلگیر نمی‌شوم و با سخت‌گیری و  
فشار از پای در نمی‌آیم.»  
در ادامه نامه به معاویه و در بخش ماقبل آخر آن می‌نویسد:

«فِيَا عَجِبًا لِلذَّهْرِ! إِذْ صِرْتُ يُقَرَّنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْبَعْ بِقَدَمِيْ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي  
الَّتِي لَا يُذَلِّي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا.»

«شگفتا از این روزگارا که مرا هم‌سنگ کسی پنداشته‌اند که چون من در راه

۱. نهج‌البلاغه، فیض‌الاسلام، خطبه ۱۹۱.

۲. ولكن كلُّ عُدْرَةٍ مُّجَرَّةٌ وَ كُلُّ مُجَرَّةٍ كَفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لُؤَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. همان.

۳. نهج‌البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۲۰۰.

خدمت به اسلام ثابت قدم نبوده و سابقه مرا که هیچ کسی را بدان دسترسی نیست - نداشته است».

البته ممکن است که افرادی به لاف و گزاف و دروغ روی آورند و برای خود از سوابق درخشان و چند و چون خدمات گذشته داد سخن دهند. چنین چیزی امکان ذاتی دارد، ولی آیا امکان وقوعی هم دارد؟ حضرتش در ادامه نوشت:

«إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ مُدْعٍ مَا لَا عَرَفَهُ وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَغْرِفُهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

«مگر این که کسی مدعی شود که من او را نمی‌شناسم و گمان نمی‌کنم خدا هم او را بشناسد<sup>۱</sup> و ستایش، خدای راست در همه حال».

گویا این سخن از باب «النَّادِرُ كَالْمَعْدُومِ» است؛ چراکه معاویه به شهادت نامه ۲۸ نهج البلاغه که بعداً درباره آن سخن خواهیم گفت، از این گونه لاف و گزاف‌ها داشته است.

## بخش چهارم

### عدم مشروعیت تحویل قاتلان عثمان

معاویه به دروغ ادعای خون‌خواهی عثمان را داشت و به اصطلاح، خود را به عنوان «ولی دم» او مطرح می‌کرد و با این ترفند، می‌کوشید که افراد ساده‌لوح را فریب دهد و با تحریک احساسات آنها به تضعیف حکومت الهی - مردمی علوی بپردازد و راه را برای رسیدن به تمایلات جاه‌طلبانه خود هموار سازد.

دیدیم که ابومسلم خولانی - که در آغاز از معترضان و منتقدان معاویه بود - با همین ترفند شوم، سرسپرده شد و خود با نامه‌ای به کوفه آمد، تا به زعم خویش قاتلان عثمان را تحویل بگیرد و از این رهگذر به خواسته‌های غیر مشروع معاویه، مشروعیت بخشد. در حقیقت معاویه با غدر و فجور ویژه خود، دامی گسترده بود که ممکن بود هر سیاست‌مداری را اغفال کند و راه را برای قبضه کردن حکومت بر شامات - که بخش

۱. این که حضرتش گمان ندارد که خدا هم چنان لاف‌زن گزافه‌گویی را بشناسد، کنایه از این است که وجود ندارد و اگر وجود دارد: «النَّادِرُ كَالْمَعْدُومِ».

وسیعی از قلمروی دولت اسلامی بود- هموار سازد. اما امیرالمؤمنین علیه السلام از آن سیاستمداران نبود که غافلگیر شود و با سیاست غیردوراندیشانه خود، نردبان پیشرفت و ترقی معاویه گردد. به همین جهت است که در آخرین بخش نامه، به خواسته معاویه پاسخی قاطع و دندان شکن می دهد و توطئه اش را خنثی می کند. او می نویسد:

«وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلَةِ عَثْمَانَ إِلَيْكَ فَإِنِّي نَهَيْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَلَمْ أَرَهُ يَسْعُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَلَا إِلَيَّ غَيْرِي.»

«و اما این که از من خواسته ای که قاتلان عثمان را به تو تحویل دهم در این باره فکر کردم و دیدم که در خور من نیست که آنها را به تو و به غیر تو بسپارم.»

این پاسخ، حکایت از دوراندیشی سیاسی دارد. حضرتش این تصمیم را عجولانه نگرفته است. بلکه علاوه بر این که خود جوانب آن را بررسی کرده، از پشتوانه آراء نیرومند مردم نیز برخوردار است. مگر نه مردم کوفه، همین که مطلع شدند که ابومسلم خولانی چنان نامه ای از معاویه آورده و خود نیز در ضمن خطابه ای اصلاح رأی و نظر کرده، در مسجد اجتماع کردند و اعلام داشتند که ما همه قاتل عثمانیم؟ مگر نه روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: کشندگان عثمان از جای برخیزند؛ و بیش از ده هزار نفر از مهاجر و انصار به پا خاستند؟ در این صورت چگونه ممکن بود که حضرتش به درخواست معاویه پاسخ مثبت دهد و توسن مراد را برایش تجهیز کند؟

چنین کاری هم از نظر عقل مذموم بود و هم از نظر شرع؛ چراکه اعانت بر ظلم و تقویت ظالم بود و صد البته که درخور شأن خلیفه منصوص و منصوب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - آن هم با برخوردار از پشتوانه بیعتی قوی - نبود که به معاویه پاسخ مثبت دهد.

اگر مردم از جان و دل شعار می دهند که «ما همگی قاتل عثمانیم» حتماً از جان و دل هم شعار می دهند که در صورتی که معاویه به راه نیاید، او را سرکوب می کنند و فرصت هرگونه یاهو سرایی و لاف و گزاف را از کف او می ربایند. به همین جهت است که حضرت نوشت:

«وَلَعَفْرِي لئن لم تَنْزِعْ عَنِّيكَ وَ شِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَن قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ. لَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا جَبَلٍ وَلَا سَهْلٍ إِلَّا أَنَّهُ طَلَبُ يَسُوءُكَ وَجِدَانُهُ وَ زَوْزٍ لَا

يَشْرُكَ لِقِيَانَهُ وَالسَّلَامَ لِأَهْلِهِ».

«به جان خودم سوگند! اگر دست از گمراهی و تفرقه افکنی برنداری، دیری نمی‌پاید که آنها را در جستجوی خود خواهی یافت، بدون این که زحمت جستجوی آنها را در خشکی و دریا و کوه و صحرا متحمل شوی. ولی اگر به جستجوی آنان پرداززی، شادمان نخواهی شد و دیدار آنان تو را خوشحال نخواهد کرد، و سلام بر آنان که اهل آنند».

قاعده عقل‌پسند سیاست‌مداران عاقل و آگاه و باوجدان که به دور از تکلف و تعصب و عناد و لجاج، انجام وظیفه می‌کنند، همین است که انسان‌ها به دشمن فرصت یورش سبعمانه و حمله غافلگیرانه ندهند، بلکه به جای این که بگذارند دشمن به تعقیب و جستجوی آنها پردازد، خود جستجوگر و تعقیب‌کننده باشند و اگر -احیاناً- دشمن به تعقیب و جستجوی آنها پرداخت، اسباب شادی و غرورش را فراهم نکنند، بلکه بشیمان و سرافکنده‌اش سازند. در غیر این صورت، باید در انتظار خواری و ذلت و ضعف و حقارت باشند و بدانند که هرگز روی پیروزی و موفقیت و سربلندی

سیاست‌مدار واقعی کسی است که عاقلانه‌ترین راه را انتخاب کند و در عین حال در دام نیرنگ‌ها و ترفندها گرفتار نشود و تحت تأثیر فشارها قرار نگیرد و از پای درنیاید.

نخواهند دید.

امام علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای پس از آن که درباره فواید دنیوی و اخروی جهاد و مضرات ترک آن داد سخن داده است، می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَإِعْلَانًا وَقُلْتُ لَكُمْ: اغزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغزَوْكُمْ».

«آگاه باشید که من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به نبرد با این قوم سرکش شامی فراخواندم و به شما گفتم: پیش از آن که با شما بجنگند، با آنها بجنگید».

این سخنان را زمانی ایراد فرمود که سپاه معاویه در سال ۳۸ هجری به شهر انبار

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۷.



حمله برده و مال و ناموس مردم را به خطر انداخته و امنیت و آسایش را از مردم گرفته بود. آن‌گاه فرمود:

«فَوَاللَّهِ مَا غَزَيْتُمْ قَوْمًا قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلَّوْا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَ تَخَادَلْتُمْ حَتَّى شُنِئْتُ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ وَ مُلِحَّتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ<sup>۱</sup>».

«به خدا سوگند! هیچ ملت‌ای در اندرون خانه خود مورد هجوم قرار نگرفت، مگر این‌که دلیل شد. اما شما سستی کردید و تن به خواری و ذلت دادید، تا این‌که دشمن، پیاپی به شما حمله‌ور شد و سرزمین‌های شما را تصرف کرد.»

در حمله دشمن به انبار، حسان بن حسان بگری - فرماندار حضرت - کشته شده بود و مرزبانان را از جایگاه خود بیرون رانده بودند. زنان مسلمان و غیرمسلمان، مورد دستبرد واقع شده و خلخال و دستبند و گوشواره و گردن‌بند آنها را ریبوده بودند. این‌جا بود که حضرتش عالی‌ترین سخنی که ممکن است در دفاع از انسان‌های مظلوم - صرف نظر از دین و مذهب آنها - بر زبان آورد، ایراد کرد و فرمود:

«لَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفَا مَا كَانَ بِهَ قَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهَ عِنْدِي جَدِيرًا<sup>۲</sup>».

«اگر از پی این حادثه تلخ، مسلمانی از غصه بمیرد، مورد ملامت نیست، بلکه از نظر من سزاوار است.»

آری! سیاست علوی، سیاستی انسان‌دوستانه و مردمی است و در مکتب سیاسی او باید دادرس همه مظلومان بود. خواه مسلمان و خواه غیرمسلمان.

۲. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۲۷.

۱. همان.